

هواپیمای ملخی توی ایران هم بود. جنسش آلومینیوم بود. یک سری قطعاتش هم در ایران ساخته می‌شد و آموزش خلبانی‌اش را در ارتش می‌دادند.



کتری نیکولایی یک جور کتری روسی بود شبیه گلاب‌پاش‌های امروزی. وجه تسمیه‌اش به یکی از پادشاهان روس برمی‌گشت.

کتری چدنی ته‌پس چدنی بود و دور تا دورش روی یا فلز دیگری. خیلی قدیم استفاده می‌شد، شاید حوالی 1310.

اتوزغالی هم جنسش چدنی بود و سنگین. از دری که بالای اتو بود زغال می‌ریختند. حسنش این بود که زغال هم اتو را داغ می‌کرد و هم سنگین‌تر. هر یکی دو ساعت اتو را تکان می‌دادند تا خاکسترها از سوراخ‌های ریز پایین اتو بریزد. هنوز هم بعضی خیاط‌های قدیمی توی شهرها و روستاهای کوچک -مخصوصاً اگر برق نداشته باشند- از اتو زغالی استفاده می‌کنند.



سماور زغالی اما جنسش از برنج بود. وسطش لوله‌ای داشت که زغال می‌ریختند. گاهی هم تکه‌های کوچک چوب داخلش می‌ریختند که با حرارت زغال‌ها بسوزد و زغال شود و سماور را داغ کند.

چراغ زنبوری یک منبع نفت داشت که با تلمبه شعله‌ی چراغش را روشن می‌کردند. توری کوچکی هم روی شعله بود روشنایی شعله را بیشتر می‌کرد. معمولاً توی محفظه‌ای شیشه‌ای بود تا هم روشنایی بیشتر شود و هم باد، شعله را خاموش نکند. بعدها به جای نفت از گاز استفاده کردند.

قالی ترکمنی که هنوز هم در بازار هست، قالبچه‌اش بیشتر بود. از پشم گوسفند بود و خیلی گران نبود. عموم مردم توان خریدش را داشتند. طرفدار هم زیاد داشت چون ظریف و سبک بود و قابل حمل.

شم‌دل تکه توی بساط خیاط‌ها پیدا می‌شد که سرقچی پارچه‌ها را به هم می‌دوختند و شمدش می‌کردند. مردم عادی این قدر پارچه نداشتند.

بیل روسی صاف و نازک بود، شبیه خاک‌اندازهای امروزی. بعضی از کشاورزان به دلیل صاف بودن انتهای بیل و نازکی‌اش علاقه‌ای به استفاده از آن‌ها نداشتند و بیل‌های قدیمی خودشان را ترجیح می‌دادند.



کلاه نم‌دی دو جور بود: بعضی‌ها گرد بود و بعضی‌ها دور تا دور لبه داشت. هم جوان‌ها استفاده می‌کردند و هم مسن‌ترها. مخصوصاً در شاهرود خیلی استفاده می‌شد ولی در خراسان کمتر بود.

چارق کفش‌های چرمی با نوک‌های برآمده بود که بند نداشت. از چرم گاو ساخته می‌شد و قرمز بود. بیشتر در قوچان و درگز و آن حوالی تولید می‌شد و مردم همان‌جا هم مصرف‌کنندگان عمده‌اش بودند. قدیمی‌ترهایش البته دوخت عشق‌آباد بود.

نیم‌پالتوی پشمی یا همان "بُرک" که دهاتی‌های خراسان می‌بافتند، قهوه‌ای رنگ و گرم بود. مردها می‌پوشیدند.

چوخای بی‌آستین پشمی یا نم‌دی بود و چوپان‌ها بیشتر استفاده می‌کردند. جلوی‌پس بسته می‌شد و دست‌ها برای کار آزاد بود.

هفت تیر دسته عاجی انواع و اقسام شکل‌ها و طرح‌ها را داشت که وجه مشترکشان همان تزئین هفت‌تیر با عاج فیل بود!



سیگار گرگان یکی از سیگارهای ایرانی بود. مثل اشنو، ویزه، هما، زر و... . اشنو سیگارهای بی‌فیلتری بود چون ارزان بود، ندارها می‌خریدندش. توی پاکت‌های سفید ده‌تایی بود و رویش عکس تاج داشت!

اشنو ویزه شبیه اشنو بود با این تفاوت که در پاکت‌های بیست‌تایی با رنگ قرمز و سفید بود و گران‌تر از اشنو بود. هما باریک و فیلتردار بود و به دلیل رنگ سفیدتر و توتون بهتر گران‌تر بود. اما سیگار گرگان که باریک‌تر و فیلتردار بود هم از مشابه گران‌تر بود.

خرمن کوب یا همان گُردو از میل‌هایی چوبی تشکیل می‌شد که گرداگردش پر از میل‌های چوبی بود. دوسر میله را با طناب به دو گاو می‌بستند. قسمتی هم داشت که کشاورز یا کارگری که آن را می‌راند رویش می‌نشست. گاوها ساعت‌ها و گاهی شب تا صبح دور خرمن می‌چرخیدند تا گندم‌ها از کاه جدا شود. بچه‌ها هم برای بازی سوار گردو می‌شدند.

اتوبوس‌های دماغه‌دار، معمولاً کوچک و شاسی کوتاه بودند و طولی حدود 6 تا 7 متر داشتند. تقریباً تمام اتوبوس‌های قدیمی به‌خاطر قرار گرفتن موتورشان در جلو، دماغه داشتند. از این اتوبوس‌ها هم در مسیرهای بین‌شهری و هم در داخل شهر استفاده می‌شد. در مشهد شرکت اتوتوکل از اتوبوس‌های دماغه‌دار استفاده می‌کرد. سفرهای بین‌شهری با این اتوبوس‌ها بدون دردسر نبود، از پنجر شدن اتوبوس در جاده‌های خاکی تا جوش آوردن در هوای گرم. جعبه بغل هم نداشتند و مسافران مجبور بودند وسایلشان را به داخل اتوبوس ببرند و روی وسایلشان بنشینند، هر چند اعیان‌ترها همیشه روی صندلی می‌نشستند.



کامیون استودوبویکر، ساخت آمریکا بود که در آن دوره غیر از حمل بار، جبران کمبود اتوبوس‌ها را هم می‌کردند و برای حمل و نقل مسافر از آن استفاده می‌شد. کامیون‌های استودوبویکر هم دماغه‌دار بود و اتاقک بار روبازی داشت که از چوب و فلز ساخته شده بود.

درشکه‌ها توی شهر، یک اسبه داشتند و دو اسبه. مثل تاکسی‌های امروزی هر جا که مسافر می‌خواست می‌رفتند. همه جور آدم هم سوارش می‌شدند. عَرَّاده‌های چوبی داشتند و اتاقک پارچه‌ای. معمولاً برای 3 نفر جا داشت اما گاهی تا 6 نفر هم سوارش می‌شدند. معمولاً مردم بارهایشان را عقب درشکه می‌گذاشتند. بعدها از شوروی ماشین‌هایی آوردند به نام "پابدا". آن‌ها را به درشکه‌چی‌ها فروختند و درشکه‌ها را فرستادند شهرهای کوچک‌تر.